أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ‌ القصص، ٨٣ امام صادق علیه السلام پس از بیان مطالبی راجع به كیفیت سلوك و نحوه تطبیق افعال و اعمال با اصولی كه انسان را به مرتبه تجرد و قرب می‌رساند و دستورالعملی كه برای رسیدن به مرتبه فعلیت و بروز و ظهور استعدادات بیان می‌كنند می‌فرمایند: فهذا اول درجة التقی؛ این مطالبی كه تا به حال گفتیم و این مسائلی كه تا به حال به سمع شیعیان خودمان رساندیم، این اولین مرتبه از مراتب تقوا است.

 بعد استشهاد می‌فرمایند به آیه شریفه كه این منزلگاه و جایگاه آخرت را، ما برای افرادی قرار دادیم كه در این دنیا به دنبال عزّت و علو و فخر و دنیاطلبی نباشند. دنیاطلبی به هر شكلش و به هر قسمش، اسم دنیا در آن باشد حالا صورتش، صورت جمع مال باشد، جمع رفیق باشد، رسیدن به ریاست باشد، رسیدن به حكومت باشد، آن حكومت، حكومت غیر دینی باشد، حكومت، حكومت دینی باشد، رسیدن به مطامع دنیا و لذات باشد.

 عمر و ابوبكر برای رسیدن به حكومت دینی تلاش می‌كردند بشوند خلیفه پیغمبر و اسم خلافت را هم بر آنها بگذارند. همین نماز جماعت را تشكیل دهند و نماز جمعه بخوانند و برای مردم صحبت كنند. عمر برای مردم صحبت می‌كرد، ابوبكر هم برای مردم صحبت می‌كرد، عثمان برای مردم حرف می‌زد، خطبه می‌خواند و نماز جماعت تشكیل می‌دادند و از مردم زكات می‌گرفتند و لشكر به این طرف و آن طرف می‌فرستادند. معاویه همین‌طور، عبدالملك بن مروان و مأمون و هارون الرشید و متوكل، این خلفا همه به اسم حكومت دینی به مطامع دنیایشان می‌رسند.

 آن متوكل از آن طرف نماز جماعت و جمعه می‌خواند و از آن طرف دستور می‌داد قبر امام حسین را خراب كنند و شخم بزنند و گاوآهن روی آن قبر به حركت درآوردند. زوّار امام حسین را دست می‌برید و سر می‌برید و اموال آنها را می‌گرفت و از آن طرف هم مسجد می‌ساخت و مُبلّغ به این طرف و آن طرف می‌فرستاد و به نام خلیفه مسلمین و امیرالمؤمنین سكه می‌زد؛ الان سكه‌هایی در موزه‌ها به نام خلفای عباسی موجود است. به نام منصور سكه داریم، به نام مأمون خلیفه عباسی سكه داریم، به نام متوكل سكه داریم، اینها سكه‌هایی است كه از آن زمان باقی مانده و هركدام از این سكه‌ها حكایت از یك تاریخ می‌كند. تاریخ سیاه، تاریخی كه به اسم جانشینی‌

 رسول خدا ریشه رسول خدا را درآوردند، ریشه را درآوردند. به اسم جانشینی رسول خدا دختر رسول خدا را تكه تكه كردند، نكردند؟ این روزها ایام فاطمیه، به اسم جانشینی پیغمبر. یعنی ببینید شیطان تا كجا پیش می‌رود كه می‌آید و با عنوان خلافت پیغمبر و با عنوان متابعت از دستورات پیغمبر و با عنوان اطاعت از اوامر پیغمبر و با عنوان اسلام و اطاعت و متابعت و پیروی از سنت خدا و رسول خدا، خود دختر پیغمبر را می‌كشد. دیگر از این بالاتر هم می‌شود؟ دیگر چه كار كند؟ حالا اینكه مالش را می‌گیرد و غصب می‌كند و درب را می‌بندد و هر كسی بخواهد با این بیت ارتباط داشته باشد مشمول لیست سیاه واقع شدن و سایرتضییقات را برایش قرار دادن و سهمش را از بیت المال قطع كردن و افراد را تهدید كردن به او سلام نكردن و قطع روابط اجتماعی و اینها همه بماند. اینها چیزهای پیش پا افتاده و مطالبی است كه همیشه وجود داشته و دارد و وجود هم خواهد داشت. اما از این مسئله بالاتر می‌رود و به عنوان عدم اطاعت از فرامین الهی با این عنوان می‌آید و دختر پیغمبر را می‌كشد، كشتن دیگر. چیزی كه امروزه بعضی از علمای ما این قضیه را انكار می‌كنند! الحمدلله، اهل تسنن در كتابهایشان نوشته‌اند و ما می‌گوییم نه، مگر همچنین چیزی اتفاق می‌افتد؟! خلیفه مسلمین بیاید به دختر پیغمبر جسارت كند؟ مگر همچنین چیزی میشه؟ مگر اتفاق می‌افتد؟!

 اینهایی كه خدمت شما عرض می‌كنم مسائلی است كه به درد ما می‌خوردها، اینها قضایایی است كه خیال نكنید در هزار و چهارصد سال پیش اتفاق افتاده! آن وسوسه‌هایی كه در آن سال‌های اول بود آن وسوسه‌ها به همان كیفیت الان هم هست. آن لذاتی كه در آن موقع بود الان هم هست، آن تفكراتی كه آن موقع بود الان هم هست. الان ما خودمان را جای اصحاب رسول خدا بگذاریم و احساس كنیم رسول خدا با این وضعیت مریض آمده و برای مردم صحبت كرده، فردا از این دنیا رحلت می‌كند و آن جریانات اتفاق می‌افتد. ما خود را در یك چنین وضعیتی قرار بدهیم، آنگاه ببینیم چه تصمیم می‌گیریم؟ مغز ما و گلبول‌های ما همان و قدّ ما همان‌جور و هیچ تغییری نكردیم، فقط بین ما و بین آنها زمان هزار و چهارصد سال فاصله انداخته، فقط همین، والا همان است.

 لذاتی كه در آن موقع افراد احساس می‌كردند چه لذات جسمی و چه لذات روحی، مگر الان نیست؟ چه لذتی الان در میان ما از نظر لذات جسمی موجود است كه در آن موقع نبوده؟ چه لذات روحی و نفسی و لذات جسمی و فیزیكی. البته لذت، لذت فیزیكی نیست و همه لذات، لذات نفسی و معنوی است. منتها بعضی از آنها صورت مثالی دارد، بعضی از آنها صورت تجرد دارد؛ زیرا مسئله لذت به نفس برمی‌گردد و نفس یك موجود مجرد است. بله، آلت و وسیله برای لذت مختلف‌

 است؛ گاهی اوقات آن وسیله، وسیله روحانی است. گاهی اوقات آن وسیله، وسیله فیزیكی و جسمانی و مادی است. غذایی كه انسان می‌خورد از آن غذا لذت می‌برد، این غذا یا مادی است همین برنج و سبزی خوردن و پنیری است كه انسان می‌خورد. اما آن لذتی كه می‌برد زبان این لذت را نمی‌برد، معده این لذت را نمی‌برد، مغز آن لذت را نمی‌برد، آن لذت در حینِ خوردن غذا را نفس می‌برد كه آن نفس از حیث تجرد خودش باید آثار خودش و كیفیاتی كه بر آن مترتب می‌شود و خصوصیاتی كه بر آن بار می‌شود آنها هم با او سنخیت تجردی داشته باشند و آن سنخیت تجردی اقتضا می‌كند كه لذت هم لذت مجرده باشد. بعضی از این لذات، لذات معنوی هستند و جنبه مادی ندارند؛ قرآن می‌خوانید لذتی برای شما پیدا می‌شود، روایتی از امام صادق می‌خوانید ابتهاجی برای شما پیدا می‌شود، حكایت مفید و اندرز تاریخی می‌خوانید لذتی پیدا می‌شود، نماز می‌خوانیم لذتی برای ما پیدا می‌شود، حج بجا می‌آوریم لذتی پیدا می‌شود، در مجلس ذكر و توسلی شركت می‌كنیم، در مجلس اندرز و اخلاق می‌رویم لذتی پیدا می‌شود. این لذات وسیله و جنبه فیزیكی ندارند بلكه نفسِ همان ارتباطی كه پیدا می‌شود آن ارتباط، موجب لذات نفسانی است برحسب مراتبی كه انسان در ارتباط با قرب، آن مرتبه را احساس می‌كند. در بعضی از موارد حتی احتیاج به نماز خواندن و قرآن خواندن و كار عادی انجام دادن ندارد، نفسِ ارتباط و تعلقی كه ضمیر انسان با مبدأ پیدا می‌كند و آن تعلق موجب جلب نفحات جمالیه یا جلالیه از ناحیه پروردگار می‌شود، لذتی كه برای انسان حاصل می‌شود در جمال و لذتی كه پیدا می‌شود پس از جلال، آن لذات هم احتیاج به مسئله ندارد. پس لذات در هر حال جنبه نفسی دارد، جنبه ظاهری ندارد.

 همان لذاتی كه در آن موقع برای افراد بوده، همان هم الان برای ما هست، الان كدام یك از ما در اینجا هستیم كه دوست نداشته باشیم به یك ریاستی برسیم؟ فقط من خودم را می‌گویم، گاهی یك وقت جسارت نكرده باشیم خدمت رفقا نه مسئله مسئله عام هست، حالا هر شخص نسبت به خودش مسئله را توجه ندهد. به‌طور كلی، بحث بحث كلی است، البته این‌طور هم نیست كه ما این قضیه را از خودمان بیرون كنیم، حالا شوخی یا جدی، خلاصه كم و زیاد! خوب است انسان همه مطالب را [اول به خودش بزند.] به قول مرحوم آقا خیلی توجه كنید به این نكته‌ها می‌فرمودند: ما وقتی‌كه خدمت آقای حداد بودیم نگاه نمی‌كردیم اینكه این مطلبی را كه ایشان می‌گویند به چه كسی می‌خورد؟ در وهله اول مطلبی را كه ایشان بیان می‌كردند به خودمان نسبت می‌دادیم، چرا بیاییم به كس دیگر بزنیم؟ چرا؟ ایشان دارد این حرف را برای ما می‌زند، پس ما باید به خودمان تطبیق بدیم، چرا باید بگوییم كه مرگ برای همسایه است؟ چرا باید بگوییم كه ساحت ما مبری و منزّه از این مسئله است؟ چرا؟ چرا به دنبال از بین بردن درد خود نباشیم؟ این خود بزرگترین درد است! درد

 داریم یا نداریم؟ كسی نمی‌تواند انكار كند. حالا كه این درد را داریم چرا وقتی یك صحبتی می‌شود این شیطان هی می‌آید از توجه این خطاب و این بیان به خود، به كنار می‌زند؟ این مسئله و قضیه چیست؟ چرا باید این‌طور باشد؟ ایشان می‌فرمودند ما تمام سعی‌مان در این بود كه هر حرفی ولو به ما نمی‌خورد، ما این را می‌آمدیم به خودمان می‌زدیم، می‌گفتیم ایشان مقصودشان از این كلام من هستم، باید بروم درست كنم. یك دفعه یك جا را پیدا می‌كردیم، هان! ممكن است این مطلب ایشان، به آن نكته دقیق دقیقی باشد كه اصلا به ذهن كسی هم نمی‌آید، ممكن است به ذهن كسی هم خطور نكند، ممكن است یك فرد خیلی ظاهری باشد.

 یك قضیه‌ای الان به یادم آمد، گرچه در طول صحبتی كه می‌خواستم بكنم راجع به این قضیه مطالب دارم، اگر امروز توفیق پیدا كنیم برای اینكه مطلب را به یك جایی برسانیم. مرحوم آقا در طول حیات خودشان چه‌بسا مجبور می‌شدند یك تنبیهاتی نسبت به بعضی از افراد اعمال كنند، آن تنبیهات مختلف بود، برحسب میزان آن مورد و خصوصیات آن مورد و آن فرد و آن عمل و وضعیت او تنبیهات خاصی داشت. با بعضی‌ها مثلا تا یك سال ملاقات نمی‌كردند، به بعضی‌ها مثلا می‌گفتند كه تا یك اربعین در جلسات جلسات خاصی كه در آن موقع داشتند شركت نكنید. حتی به رفقا می‌گفتند كه با بعضی‌ها تا یك مدتی شما ارتباط نداشته باشید، به بعضی‌ها می‌گفتند كه شما راجع به این مسئله این كار انجام بدهید و این عمل را انجام بدهید. البته مطالب مختلفی هست كه ضرورتی در بیان همه آنها نیست، ولی چون ما در آن موقع نسبت به بعضی مسائل تا حدودی اطلاع داشتیم مطلع می‌شدیم كیفیت اختلاف تنبیه‌هایی را كه نسبت به هر شخصی انجام می‌دادند و این هم فقط از عهده آن ولی الهی برمی‌آید، هر كسی نمی‌تواند سرخود هر عملی و هرچیزی كه به نظرش رسید انجام بدهد، نخیر! اطلاع به آن نفس و خصوصیات نفس و وضعیت آن شخص كه این عمل را انجام داده، تكرارش، میزان تحملش، میزان قبولش، چقدر این آمادگی برای پذیرش دارد، تمام اینها معیارهایی است كه آن ولی الهی این معیارها را در نظر می‌گیرد و بر طبق او یك نوع اعمال تنبیهی نسبت به او انجام می‌دهد.

 نسبت به یك نفر چند مرتبه تذكر دادند. آن فرد بعضی از مطالب را می‌گفت كه صلاح نبود. حالا گیرم بر اینكه بعضی از آنها صحیح بود بعضی از آنها نه همه‌اش ولی علی‌كل‌حال می‌گویند دروغ حرام است ولی هر راستی هم كه واجب نیست، چه‌بسا ممكن است انسان بعضی از مطالب راست را هم بگوید و این مطالب راست فتنه‌انگیز باشد. هر مسئله‌ای كه برای انسان روشن می‌شود كه نباید بگوید، هر سرّی كه برای انسان باز می‌شود كه انسان نباید آن سرّ را به دیگران بگوید؛

 مثلا برای شخصی روشن می‌شود كه فلان شخص یك عمل خلافی دیروز انجام داده است، حالا برای تو روشن شده است به چه حقی تو این عمل را به دیگران می‌گویی؟!

 یكی از اعتراضاتی كه مكتب عرفان و مكتب مرحوم آقا، مكتب مرحوم ملاحسینقلی همدانی و علامه طباطبایی، آن اشكالات را بر غیر اهل معرفت از سایر مكاتب می‌كردند این بود كه آنها اگر یك مطلبی برایشان روشن می‌شد آن مطلب را می‌آمدند می‌گفتند، این مطلب را می‌آمدند فاش می‌كردند. عیبی نسبت به دیگران بود می‌آمدند آن عیب را می‌گفتند. در یك مجلسی چند نفر نشسته‌اند یك دفعه می‌گفتند كسی كه در اینجا بدون طهارت آمده است بلند شود برود وضو بگیرد یك نفر خاصّ است بلند شود برود وضو بگیرد، حالا فرض كنید آن شخص نتوانسته وضو بگیرد، نتوانسته تحصیل طهارت بكند. یا اگر یك فردی در اینجا حدث دارد و در اینجا جنابت دارد نباید ... خب تو برمی‌داری این بدبخت را، این بیچاره را به خاطر یك علتی نتوانسته كسب طهارت بكند تو می‌خواهی این فرد را مفتضح كنی به بهای تطهیر مجلس خودت، به بهای نزاكت مجلس خودت، به این بها آبروی یك مؤمن را می‌خواهی ببری؟ این را امام حسین گفته است؟!

 یكی از همین افراد، همین حاج ملاآقاجانی بود كه الان اسمش در بعضی از كتاب‌ها هست، ایشان اهل عرفان نبود، البته حالاتی داشت، اطلاع بر بعضی از مغیبات داشت، اطلاع بر بعضی از امور داشت، اطلاع بر بعضی از اسرار داشت. اینكه می‌خواهم خدمت شما عرض كنم این است: گاهی اوقات انسان در بعضی از مراتبِ نفس، گیر می‌افتد، با اینكه بسیار بسیار بسیار بالاتر از آنچه كه از اینها در این كتاب‌ها نوشته شده است خیلی بالاتر! بنده به چشم خود دیدم افرادی را كه به اضعاف مضاعف از این‌گونه افرادی كه اسمشان در این كتاب‌ها هست كارهای غیرعادی، امور غیرعادی، افكار غیرعادی، ادراك معانی غیرعادی داشتند، درحالتی‌كه آنها در نفس غوطه‌ور بودند و همین نفس آنها را زمین زد و در مقابل استاد خود آمدند به مقابله پرداختند. حالا اینكه چیزی نیست، بله، بر یك كسی اطلاع دارد و یك كسی دیگر هم ممكن است داشته باشد! اینكه هنر نیست، نسبت به یك قضیه خبر دارد، دعای توسلی خوانده می‌شود و رفع یك حاجتی می‌شود، اینها هنر نیست، چیزی نیست. هنر تربیت اسلامی است، هنر آن است كه قلب تو و ضمیر تو و نفس تو به همان منبعی متصل باشد كه اگر آن منبع در اینجا حضور داشت آیا این عمل را انجام می‌داد یا نمی‌داد؟ این هنر است! كو؟!

 همین آقا در مجلس مصیبت و بالای منبر جلوی چهارهزار جمعیت رو می‌كند می‌گوید: در این مجلس یك جنب است و باید بلند شود از مجلس سیدالشهداء بیرون برود تا ما روضه را شروع كنیم! خب چی شد؟! این درست است؟ آیا این عمل یك عمل انسانی است؟ از اسلامی بگذریم. یعنی چه؟ این كارها چیست؟ اگر امام حسین به جای شما در اینجا بود ... حالا اگر او به حرفش گوش ندهد ول نمی‌كند، این‌طور نیست كه ول كند

 بگوید كه بلند شو برو و روضه‌اش را شروع كند نه! چرا نمی‌بینم كه بلند شده؟! بگویم كه كجا گرفته نشسته است؟ نه دیگر ول نمی‌كند قضیه را! آن‌قدر می‌گوید تا آن بدبخت باید سرش را پایین بیندازد و بلند شود و بیاید بیرون، تا اینكه روضه سیدالشهدای ایشان روضه با طهارت باشد و روضه با توسل باشد و روضه‌ای باشد كه فاطمه زهرا در آن حضور پیدا كند، از این حرف‌ها مگر نیست؟ هان! این مكتب آیا مكتب امام حسین است یا مكتب ضدّ امام حسین است؟ اگر امام حسین در این مجلس بود آن مؤمن را آن‌طور مفتضح می‌كرد؟ نشده كه نشده!

 یكی از طلاب نجف هر وقتی می‌خواست برود به درسش برسد اول می‌آمد در صحن، مقابل حرم امیرالمؤمنین می‌ایستاد یك السلام علیك یا امیرالمومنین می‌گفت و بعد می‌رفت به درسش می‌رسید. یك روز آمد برود دید كه محتلم است و وقت درس هم دیر شده است و نمی‌تواند برود اینكه عرض می‌كنم خدمتان این قضیه اتفاق افتاده ها! از یك طرف دید درسش دارد دیر می‌شود و نمی‌تواند، گفت حالا درس را یك كارش می‌كنیم اما سلام به امیرالمؤمنین با این وضع كه درست نیست. آمد بیاید درس ولی همین‌كه می‌خواست برود از یك طرف دلش می‌گفت حالا با این وضع سلام نمی‌شود این‌طور؟ حضرت این‌طور قبول نمی‌كند؟ هی توی دلش شروع كرد به ... از یك طرف ما كه طهارت نداریم، از یك طرف این كار را انجام بدهم؟ خلاصه با یك خجالت و شرمندگی آمد و دیگر توی خود صحن نیامد، یك السلام علیك تندی با شرمندگی گفت و رفت. موقعی كه از درسش برمی‌گشت هم عادتش این بود كه می‌خواست برود در منزل و حجره‌اش باز هم می‌آمد و سلام می‌كرد و می‌رفت، این بار دیگر از خجالت نیامد كه سلام كند و رفت. امیرالمؤمنین را در خواب می‌بیند، حضرت می‌فرمودند چرا در برگشت نیامدی؟ بعد به او فرمودند آن سلامی كه امروز كردی بر تمام سلام‌هایی كه تا الان می‌كردی ترجیح دارد! ببینید! قضیه چیست؟

 این مكتب، مكتب ولایت است. چرا؟ چون این سلام را با شرمندگی كردی و نیامدی سینه‌ات را سپر قرار بدهی حالا من وضو دارم، حالا من طهارت دارم، حالا قابلیت دارم بیایم جلوی امیرالمؤمنین سلام بكنم، این سلام را با شرمندگی كردی، این سلام را با حالت فقر كردی، این سلام را با حالت نزاری كردی، این سلام را با حالت سرشكستگی كردی. این برای ما قیمت دارد، والا ما به جنابت و طهارت نگاه نمی‌كنیم بنده خدا! مگر حنظله غسیل الملائكه نبود؟ البته این را امیرالمومنین به او نگفتند ما داریم می‌گوییم دید محتلم است، پیغمبر رفتند در جنگ احد، تا بخواهد غسل كند دیر است همان‌جا حركت می‌كند و می‌آید در حال جنب می‌آید و شهید می‌شود، پیغمبر فرمودند: دیدم كه ملائكه این را غسل‌

 دادند.

 آن نیت در اینجا مهم است برای انسان، خیلی اینجا دیگر مسئله هست ها! ما مطلب را دیگر تا حدودی برای رفقا باز كردیم، كه چگونه باید به خود نگاه كنیم و چگونه باید به حقایق نگاه كنیم. آنها به نماز ما احتیاج ندارند، عزیز من، آنها به روزه ما احتیاج ندارد، آنها به زكات و دو قران خمس و سهم امام ما احتیاج ندارند، آنها به حج ما احتیاج ندارند. آنها به مسكنت، به فقر، به نیاز، به سرشكستگی، به شرمندگی، این را می‌خواهند، به دنبال این مسئله هستند.

 این مكتب، مكتب امام حسین است كه ما بلند شویم بیاییم و آبروی افراد را ببریم؟! این مجلس، مجلس طهارت است، مجلس توسل است، مجلس ولایت است، افرادی كه می‌آیند در این مجلس باید با طهارت باشند، باید نماز شبشان را خوانده باشند و آمده باشند، هر كس نماز شب نخوانده در اینجا نیاید! مگر از این حرف‌ها نبوده؟! در مجلس اخلاق ما باید كسانی بیایند كه نماز شب خوانده باشند! آن آقایی كه این حرف را می‌زند، بعد آخر عمر معلوم می‌شود كه مسئله چه می‌شود! در مجلس اخلاق ما باید كسانی بیایند كه اینها روزی یك جزء قرآن خوانده باشند! دعای توسلشان این‌طور باشد. تمام اینها دام است، حال خوش در آن موقع دست می‌دهد، گریه هم در آن موقع پیدا می‌شود، های های گریه هم به سقف می‌رسد ولی همه اینها دام است، دام، دام شیطان است! این نفس می‌آید باد می‌كند، باد می‌كند! اندازه ...!

 سابق بود الان نمی‌دانم، فیل هوا می‌كردند! دیده بودید این رو؟! زمان سابق زمان شاه، به مناسبت‌های مختلف ما گاهی مسجد قائم با مرحوم آقا می‌رفتیم یعنی ما هم پیرمرد هستیم دیگر چون من یادم هست دم دروازه دولت، آنجا مثلا نیمه شعبان بود یا جشن‌های مربوط به شاه و این مسائل بود، گاهی اوقات یك فیلی بود باد می‌كردند و بعد این فیل را هوا می‌كردند، واقعاً عجیب بود! یعنی یك فیلی بود شاید پنج شش برابر فیل‌های معمولی بود. ولی همه‌اش باد! پلاستیك! پلاستیك را بادش می‌كنند، این بزرگ می‌شود و بزرگ می‌شود. این نمازها و درس اخلاق‌ها، اینها هی بادی است كه در آن فیل می‌شود، هی باد می‌شود و باد می‌شود یك وقتی فیل هم خودش خیال می‌كند كه راستی راستی فیل است! خیال می‌كند راستی راستی جان دارد!

 مولانا خدا رحمتش كند. اگر كسی حرفی زده همین‌ها زده‌اند! همین‌ها! حافظی، مولانایی، شمسی، از عرفا محی الدینی، مرحوم قاضی، همین‌ها، همین بزرگان چه از فقها و علمای تشیع و عرفان و چه از غیر علما، اگر مطلبی هست در همین كتاب اینهاست و خارج از اینها نیست.

ما همه شیران ولی شیر علم‌ \*\*\* حمله‌مان از باد باشد دم به دم‌

حمله‌مان از باد و ناپیداست باد \*\*\* جان فدای آنكه ناپیداست آن‌[[1]](#footnote-1)

 این فیل‌ها را هوا می‌كردند، آدم نگاه می‌كرد بَه بَه آن بالا رفته، چه حركتی دارد؟ باد می‌آید این طرف و آن طرف، دمش تكان می‌خورد و خرطومش تكان می‌خورد. ولی در واقع همه اینها چیست؟ همه اینها باد است، تمام اینها التذاذات نفسانی است. آن التذاذاتی كه در آن موقع بوده، آن التذاذات هم ... در مكتب عرفان می‌گویند اگر هم یك جنب آمده در مجلس، احترام مؤمن هزار بار بالاتر از توسّل توست، باید جوری مطلب را بگویی كه احترام او محفوظ بماند، سهم او هم در این قضیه محفوظ بماند، حضور او هم در اینجا حفظ شود، آبروی او هم محفوظ باشد، آبرویش باید محفوظ باشد.

 مرحوم آقا نقل می‌كردند از یكی از بزرگان بود من فراموش كردم حالا باید بروم، نمی‌دانم الان به نظرم آمد. از او حكایت نقل می‌كردند، از مرحوم كرمانشاهی بود منتها اسمش را نمی‌دانم چی بود، اگر از رفقا كسی می‌داند بعدا خبر بدهد فرهاد میرزا از شاهزاده‌های قاجار بود ولی از شاهزاده‌های تن‌پرور نبود، شاهزاده‌ای بود كه به دنبال علم و تحصیل رفته بود و مرد دانشمندی بود و كتاب‌های متعددی هم دارد. در هیئت و ریاضیات هم كتاب دارد، كشكولی دارد، زنبیل و اینها، مطالب خوبی در آن است. كسی كه كشكول او را مطالعه كند می‌فهمد كه آدم پخته‌ای بوده و زیر دست اساتیدی روزگارش را گذرانده است. می‌گویند از او سؤال كردند كه اساتید تو كه بود؟ از هر كدام گفت، در هیئت استاد من این بود، در چه این بود، در فقه این بود. گفتند كه استاد دیگری هم داشتی؟ گفت استاد آدم شناسی داشتم، استادی كه مرا آدم كرد البته تا حدودی گفتند كه بود؟ گفت: مرحوم فلان یك اسمی برد كه البته من فراموش كردم گفتند چطور؟ گفت در یك مجلسی بودیم در كرمانشاه، در آن مجلس یكی از اعیان از معاریف كرمانشاه ما را دعوت می‌كند و ما در آن مجلس می‌رویم، من همین كه مشغول غذا خوردن می‌شوم احساس می‌كنم یك فضله موشی در غذای من است. بلند رو می‌كنم و می‌گویم به آن شخص آقا كسی این غذا را نخورد، كسی این غذا نخورد این غذا نجس است، من الان یك فضله موشی در این غذا دیدم.

 آیا وظیفه شرعی تو این است؟ تو این فضله را دیدی نخور، به بقیه چكار داری؟! وظیفه تو كه نیست كه بیایی به آنها این مطلب را بگویی كه شما هم نخورید. علاوه بر او،

 آبروی یك مؤمنی كه این همه زحمت كشیده و تلاش كرده و زن و بچه خود را به زحمت انداخته و این غذا را ترتیب داده، این به جای دستت درد نكند است؟ كه جلوی همه آبرویش را ببری؟ در چه چیزی؟ در چیزی كه در اختیار او نبوده. یك فضله‌ای افتاده در این غذا! مگر آشپز تمام این دانه‌های برنج را از زیر میكروسكوپ رد كرده و توی این دیگ ریخته؟ چه می‌دانسته! آن بزرگ و مرحوم كنار من نشسته بود و از اولیاء الهی بود، یك مرتبه رو كرد به افراد و گفت: آقایان بخورید این غذا طاهر است و هیچ اشكالی هم ندارد و این فضله از ریش این آقا افتاده در این ظرف برنج. ببینید اینها، دست كرد به ریشش، یك مشت فضله درآورد و گفت ببینید اینها! حالا یك مشت هم نه! همه هم دیدند، این هم دید راست می‌گوید. بعد رو كرد به او و گفت: نوش جانت! غذایت را بخور و صدایت هم در نیاید. گفت او مرا آدم كرد، كار او مرا آدم كرد!

 چقدر احترام مؤمن آمده؟ چقدر آبروی مؤمن آمده؟ این دستورالعمل‌ها كجا رفته؟ ما می‌آییم با مسائل غیرعادی، بدیهی‌ترین مبانی اسلامی و انسانی را زیر پا می‌گذاریم. این درست است؟ راجع به عِرض و آبروی مؤمن چقدر آمده؟ آن‌وقت همین كه، احساس می‌كنیم كه حالی داریم و توجّهی داریم و مردم جمع می‌شوند و سلام و صلوات و چه منبرها و چه مسائل، چه چیزها ... اینها، آن می‌آید و به عنوان یك پوشش نفس ما را در محیط خودش هضم می‌كند و ما را در قالبِ توجه به معنویات، در آن قالب، بدون توجه به اینكه این معنویت، معنویت نیست، این لذت نفسانی است كه به این شكل آمده، به این شكل تجلی كرده است. یك وقت لذت، همین خوردن و خوابیدن و حركت كردن و تفریح و تفنن و شنا كردن و كوه رفتن است یك وقت هم لذت، همین لذت است. آن هم لذت نفسانی است، منتها به این كیفیت آمده است، در آن قالب می‌آییم و دیگر به مسائل توجه نمی‌كنیم، به قضایا توجه نمی‌كنیم، اینجاست كه آن خطرات برای انسان پیش می‌آید.

 این افرادی كه در آن زمان بودند، در زمان رسول خدا بودند این افراد هم، همین لذاتی را درك می‌كردند كه ما درك می‌كنیم، همین مطالبی را می‌فهمیدند كه ما الان داریم می‌فهمیم، هیچ فرقی نمی‌كند، هیچ تفاوتی نداشته است، پس بنابراین ما باید خودمان را جای آنها قرار دهیم. وضعیت خودمان را باید به جای آنها قرار دهیم. امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند این دار آخرت برای كسانی است كه دنیای خود را این‌طور طی كردند، مواظب بودند و حواسشان جمع بود، حواسشان این طرف و آن طرف نرفت، در ارتباطات خودشان از آن میزان، به این طرف و آن طرف نرفتند، ملاك‌ها را در نظر گرفتند و اهتمامِ نسبت به مطلب را فراموش نكردند. اول داغ نبودند و بعد كم كم آمدند آمدند بعد یك خورده سرد، سرد، سرد شدند و بعد كم‌كم بی‌تفاوت، نه، آن حالت گرمی را برای خود حفظ كردند.

 در مجلس قبل خدمت رفقا عرض كردم كه افراد مراتب مختلفی‌

 دارند؛ بعضی‌ها فقط می‌خواهند یك حال و هوایی پیدا كنند، الان هم هستند. بنده هم دیده‌ام، در زمان طفولیت هم دیده‌ام و در زمان مرحوم آقا هم دیدم. افرادی بودند كه می‌آمدند خدمت ایشان، همین‌قدر به ایشان نگاه می‌كردند و خوششان می‌آمد، همین‌قدر در یك مجلسی شركت می‌كردند، یك حالتی، یك لذتی پیدا می‌كردند، همین، بیش از این مقدار این مسئله در آنها نفوذ نمی‌كرد كه آنها را برگرداند، افكار آنها را برگرداند. فقط دلخوش بودند به اینكه در خدمت این بزرگ هستند و بعد هر غلطی می‌خواهند انجام بدهند، فقط همین! هوای ما را دارند، حالا هر غلطی می‌خواهیم بكنیم! پشت ما را دارند، حالا هر كاری دلمان می‌خواهد انجام بدهیم! یك یك آنها، مرحوم آقا به من می‌گفتند گول اینها را نخور، صریحا! افرادی كه می‌آمدند در مجلس ایشان، ایشان به من می‌گفتند گول اینها را نخور، خیلی رُك. گفتند مواظب خودت باش، آنچه را كه خودت تشخیص می‌دهی عمل كن، بیخود برای دیگران دل نسوزان، بیخود، یعنی در غیر جای خود. مواظب خودت باش، آنكه گفته می‌شود بگیر و او را عمل بكن. هر كسی پرونده خودش را دارد، هر كسی مسئله خودش را دارد، هر كسی حساب و كتاب خودش را دارد.

 در همان زمان هم بوده است؛ حالا مرحوم آقا می‌آمدند یك كسی را تنبیه كنند راجع به همین مسئله داشتیم صحبت می‌كردیم دیگر در همان موقع می‌آمدند تنبیه كنند، می‌گفت این عملی را كه من انجام دادم دیگری هم انجام داده است چرا او را تنبیه نمی‌كنید؟! و ما از این نوع قضیه به كرّات و مرّات دیدیم. به تو چه ربطی دارد بنده خدا؟ تو می‌خواهی دردت دوا شود یا دوا نشود؟ اصلا آقا نمی‌خواهند بقیه را مداوا كنند به تو چه؟ تو چكار داری؟ تو وكیل بقیه‌ای؟ تو قیم بقیه هستی؟ یا نه، اینجا برای مداوا نیامدی، اینجا برای تداوی دردت نیامدی! اینجا آمدی خودت را داشته باشی! شخصیت خودت را داشته باشی، شئونات خودت را داشته باشی، با حفظ این شئونات، در مجالس شركت می‌كنی، با رفقا ارتباط داری، در این مجموعه هستی، این كارها را انجام می‌دهی، با حفظ شخصیت. دیدید به كسی مسئولیتی می‌دهند می‌گویند با حفظ سمت، مسئولیت دیگر هم، این هم همین، ما كه آمدیم پیش مرحوم آقا اول با حفظ سمت آمدیم؟ همین ها، سمت خودمان، وضعیت خودمان، دست به تركیبمان نخورد، كسی به ما اهانت نكند، كسی شخصیت ما را زیر سؤال نبرد، كسی به شئون ما تعدی نكند!

 یك نفر آمده بود پیش ما، مرد فاضلی است، مجتهدی هست، بسیار درس خوانده است، اهل منبر و خطابه است، شخص فعالی است با ما هم سوابق خیلی داشت. گفت می‌خواهم بیایم پیش پدرت. گفتم پدر ما به درد تو نمی‌خورد! چرا نمی‌خورد؟ چرا بخل می‌كنی؟ چرا ما را راه نمی‌دهی؟ از این مطالب. گفتم‌

 فلانی! اینجا كه پای منبر تو نیست، هر چی می‌خواهی بگویی! اینجا بدان طرفت چه كسی نشسته است، تو كه خبر داری. بابای ما به درد تو نمی‌خورد. گفت چرا؟ گفتم: می‌دانی چرا؟ گفتم: تو در فلان مجلس می‌روی اول كاری كه می‌كنند حاج آقا حاج آقا بفرما بالا و می‌نشانند بغل خودشان، در فلان‌جا می‌روی برایت همه بلند می‌شوند سلام و صلوات تعظیم می‌كنند، از اینجا كه رد می‌شوی تا آنجا به هر كسی می‌رسی یك تعظیم می‌كند. در فلان‌جا شركت می‌كنی آقای فلان آمده، تابه‌حال هر كجا رفتی مسئله مسئله هندوانه بوده و خربزه بوده و بارهای شتری بوده كه زیر بغلت می‌گذاشتند! نه یك دانه، ای كاش یك دانه بود. ولی اینجا كه می‌آیی، پدر ما به منبرت كار دارد، به نمازت كار دارد، به زنت كار دارد، به بچه‌ات كار دارد، به شغلت كار دارد، به رفیقت كار دارد، به از خانه بیرون آمدنت كار دارد، به خانه رفتنت كار دارد، به حرف‌هایی كه می‌زنی كار دارد، به تمام كارهایی كه انجام می‌دهی كار دارد و می‌بیند. یك یك كارهایت، رفیقت، منبرت، پولی كه به دست می‌آوری، جایی كه خرج می‌كنی با چه شخصی ارتباط داری به یك یك حرف‌هایت كار دارد، می‌توانی بیایی یا نه؟ گفت: می‌آیم به شرطی كه پا روی دمم نگذارد. گفتم: پس خداحافظ شما تشریف ببرید و زحمت را كم بفرمایید. شما به درد اینجا نمی‌خوری عزیزم، تو همان‌جا باید بروی كه بار شتر و هندوانه بگذارند برایت! آنجا باید بروی و همان‌جا هم هست و هنوز هم هست!

 اینجا این است مطلب، آنجایی كه بیایند و بالا ببرند این مكتب نیست، اگر فردی به دنبال این مسائل هست بالاخره جاهای دیگر هست و بهتر و بالاتر و خیلی عالی‌تر. آن شخصی كه اعتراض می‌كرد به مرحوم آقا كه این قضیه در بقیه هست چرا فقط ایشان از میان این همه افراد، مرا نشانه گرفته، او می‌خواهد سِمَت را حفظ كند، با حفظ سمت در كنار ایشان باشد، با حفظ سمت در مجالس شركت كند، و سمت‌ها مراتب دارد. و این به چه چیز برمی‌گردد؟ به همت برمی‌گردد، به همت هر فرد برمی‌گردد كه تا چقدر نسبت به خود و به وضعیت خود اهتمام دارد و نسبت به درمان خود چقدر عزم دارد. به این برمی‌گردد. و چقدر مطلب را جدی می‌گیرد و نسبت به رسیدن به مسئله چقدر می‌تواند پای استقامت بفشارد. به تمام اینها این مسئله مربوط است. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند فلان كس آمده پیش ما ولی با ده درصد، فلان كس آمده با بیست درصد، فلان كس آمده با سی درصد.

 در جلسه قبل عرض كردم كه به آن مقدار كه ما نسبت به مطلب اهتمام داشته باشیم، سرمایه بگذاریم، مایه بگذاریم از خود، هی از آن حفظ سِمَت‌ها كم كنیم، هی از آن سِمَتی كه در خود می‌بینیم بِبُریم، بتراشیم، كم كنیم، تقلیل بدهیم، به همان مقدار هوای ما را دارند نه بیشتر، به همان مقدار. به همان مقدار موانع را دفع می‌كنند نه بیشتر، به همان مقدار موقعیت مناسب برای مدركات ما و برای سیر ما پیش می‌آورند نه بیشتر، به همان مقدار! لذا انسان مشاهده می‌

 كرد، بنده هم در طول زمانی كه با بزرگان بودم این مسائل را می‌دیدم. كیفیت ارتباط مرحوم آقا و اولیای الهی با افراد متفاوت بود. ایشان به همان مقدار كه افراد در موقعیت خودشان مایه می‌گذاشتند به همان مقدار تمایل نشان می‌دادند، حالا این تمایل ظاهر، باطن به جای خود، باطن به جای خود! به همان مقدار كه از خود می‌گذشتند و او را جایگزین می‌كردند به همان مقدار هوا را داشتند. در صحبت‌هایی كه ایشان با افراد می‌كردند در كیفیت تعبیری كه می‌آوردند، من این احساس را به خوبی مشاهده می‌كردم كه این شخص تا چه حد قابلیت برای پذیرش را دارد، تا چه حد قابلیت برای قبول را دارد كه بیش از آن مقدار، سقف مطلب را بالاتر نبرند كه نتواند بپذیرد. این با سی درصد آمده، سقف مطلب اگر به پنجاه درصد برود نمی‌تواند تحمل كند، با همان سی درصد هی عبارت را عوض می‌كردند و هی كلام را عوض می‌كردند، هی مطلب می‌آوردند بلكه با همان سی درصد مسئله را بفهمد، مسئله را تشخیص دهد، موقعیت خود را به دست بیاورد، از بیان مطالب در تعبیراتی مختلفی كه می‌آوردند بلكه او را به فكر بیندازند، او را به توجه بیندازند. گاهی می‌گرفت و گاهی نمی‌گرفت، آن جاهایی كه احساس می‌شد مطلب دارد به همان نقاطی می‌رسد كه نفس روی آن نقاط حساسیت دارد به خوبی من از چهره‌ها مشاهده می‌كردم كه دارند مطلب را پس می‌زنند، دارند این مطلب را ندیده می‌گیرند.

 دیدید، وقتی‌كه انسان فیلمی را می‌بیند گاهی اوقات بعضی جاها هست كه می‌خواهد زود رد شود، یك دفعه آنجا را تندش می‌كنند، فقط می‌بیند یك چیزی رفت حالا دیگر منظره چه بود؟ آن را متوجه نمی‌شود. زود رد می‌شود. آن جاهایی كه باید خوب دقت بشود تازه سرعتش هم كم می‌شود، ها خوب قشنگ نگاه كن! آن چیزهایی است كه مورد دلخواه است. گزینشی است دیگر آقا، مسئله گزینشی است! به خوبی من مشاهده می‌كردم در صحبت‌هایشان، یك قضیه‌ای كه گفته می‌شود این قضیه برای یك مطلب است. خوب كاملا به این قضیه توجه می‌شد توجه می‌شد توجه می‌شد همین‌كه آخر به آن نتیجه رسیده می‌شد یك دفعه من می‌دیدم مسئله را چشم‌پوشی شده و آن نتیجه حاصل نشده است، نگذاشته است این مسكین كه آن نتیجه بیاید و همان‌طور كه با آن دقت آن حكایت را گوش می‌داد الان هم با همان دقت آن نتیجه بیاید و در قلبش بنشیند، نگذاشت، رد شد، ندیده گرفته شد. ها ندیده گرفته شد، باشد! این را ندیده می‌گیری، خدا هم كه در كاسه‌ات می‌گذارد. قضیه دوم را هم ندیده می‌گیریم، قضیه سوم را هم ندیده می‌گیریم، آن مطلب دیگر را هم ندیده ندیده ندیده، تا اینكه نفس تبدیل می‌شود به یك نفس موجّه، نفسی كه دیگر كارش این است كه توجیه كند. هی كارش این است كه ندیده بگیرد. قبلا این‌طور

 نبود، قبل از اینكه در یك جریانی قرار بگیرد.

 نفس انسان چیست؟ چرا این‌طور می‌شود؟ چون نفس انسان یك نفس هیولانی است، نفس هیولانی به نفسی می‌گویند كه صورت ندارد، نفسی است كه قابل صورت‌پذیری است، صورت قبول می‌كند. بچه دیده‌اید؟ بچه وقتی‌كه به دنیا می‌آید هیچ چیز نمی‌داند. شما اگر همین بچه را در میان خود پرورش دهید، مادر به بچه شیر بدهد ولی هیچ حرفی نزند. پدر بیاد بچه را بیندازد بالا و پایین و ببوسد و او را در آغوش بگیرد ولی هیچ حرفی نزند، برادر بیاید این كار را بكند. بچه بزرگ می‌شود و می‌خندد، همه كار می‌كند، ده سالش كه می‌شود یك كلمه بلد نیست حرف بزند، چرا؟ چون اصلا حرفی به گوشش نخورده. حالا، این بچه را مادر می‌گیرد و موقع شیر دادن قربون صدقه‌اش می‌رود و برایش شعر می‌خواند، پدر می‌آید ... كم‌كم این حرف‌ها یكی یكی در گوشش می‌رود و این كم‌كم بزرگ می‌شود و كم كم حرف‌ها را یاد می‌گیرد. هی صورتش عوض می‌شود هی صورت صورت، بعد از دو سالگی و سه سالگی قشنگ حرف می‌زند قشنگ صحبت می‌كند. كم‌كم او بزرگتر می‌شود و او را به مدرسه می‌فرستید، كلاس اول كلاس دوم هی صورت صورت صورت پشت صورت تا اینكه تبدیل به یك عالم می‌شود.

 نفس انسان هم همین‌طور است، نفس از نظر مراتب معنوی و مراتب روحی. اول نفس انسان نسبت به وقایع حق را می‌طلبد از بدی بیزار است از ظلم بیزار است، از دروغ بیزار است. چه شخصی را شما سراغ دارید كه در ابتدای مسئله، ابتدای راه دوازده و ده و هفت سالگی كه از دروغ خوشش بیاید و از راست بدش بیاید؟ اگر كسی به او دروغ بگوید بدش نمی‌آید؟ اگر كسی به او ظلم كند بدش نمی‌آید؟ اگر در مدرسه قلم و خودنویسش را بردارند ببرند بدش نمی‌آید نمی‌رود شكایت كند؟ می‌كند دیگر، پس بد است دیگر، پس این كارها بد است. اما همین نفس وقتی‌كه در یك محیطی قرار گرفت برخلاف، در یك محیط بی‌عدالت، در یك محیط ظلم در یك محیط بی‌هویت اخلاقی، هی می‌بینید صورتش عوض شد صورتش عوض شد بعد اصلا تبدیل به یك دزد شد، دزد! اصلا از خوبی بدش می‌آید، از صداقت دیگر بدش می‌آید. چرا؟ چون این نفس هیولانی هی صورت گرفت. انسان قبل از اینكه به یك موقعیتی برسد، به یك دم و دستگاهی برسد، به یك میز و صندلی برسد، شما نگاه می‌كنید می‌بینید نسبت به مطلب اعتراض دارد: آقا اینجا خراب است، آنجا اشكال دارد، آنجا فلانه و مسئله درست هم هست و اطلاع دارد و با اطلاع هم این كار را می‌كند. اما همین كه آمدند همان موقعیت و همان میز و صندلی را به او دادند یك ماه دیگر گذشت می‌بینید دیگر از اعتراضات هیچ خبری نیست. چه شد؟ یعنی همین با رفتن شما همه چیز خوب شد؟ یا نه! تازه اطلاعات منفی شما هم بیشتر شده، پس چه شد كه اعتراضات رفت؟ چی شد لحن كلام عوض شد؟ چی شد دیگر آن حدّت و شدّت قبل از رسیدن به این را در كلمات مبارك، ما احساس نمی‌كنیم؟ چی شد؟ چی شد كه آن تعبیرهایی كه قبلا بود الان دیگر از آن تعبیرات خبری نیست؟ و كم كم اگر كسی مطلبی را در یك جلسه بگوید،

 یك اخمی، یك مسئله‌ای یك خودی! یك خورده از این قضیه بگذرد برخوردی و یك خورده از این مسئله بگذرد دستبندی و یك خورده از این مسئله بگذرد حالا بماند! چه شد قضیه؟ اوضاع عوض شد یا توی مسكین عوض شدی؟ اوضاع كه عوض نشد، همان میز و صندلی و افراد و بیا و برو، همه به جای خودش محفوظ است، همه چیز هست. این نفس هیولانی تو كه قبلا به دنبال حق بود، الان نفس هیولانی تو برگشته و شده نفس موجِّه و مؤوِّل، تأویل می‌كند، توجیه می‌كند. آن حالت حاكم بر تو و بر وجود تو آمد و جلوی تفكر آزاد و حرّ و مواجهه بدون غل و غش تو را پوشاند و گرفت، در این پوشش تمام تفكرات تو در سمت تأویل و توجیه حركت می‌كند، تمام قضایایی كه تو در ذهنت قرار می‌دهی در سمت توجیه و تحسین دارد پیش می‌رود، تمام افكار تو.

 شریح قاضی مسلمان بود بدبخت بیچاره، اما وقتی‌كه آمد شد قاضی، امیرالمؤمنین می‌خواست برداردش، مردم كوفه انقلاب كردند: ای وای علی می‌خواهد كسی را كه این همه خلفا، سال‌های سال، در زمان عمر و عثمان بود این را می‌خواهد بردارد، می‌خواهد انقلاب كند و می‌خواهد علی كودتا كند، می‌خواهد همه چیز را به هم بریزد، می‌خواهد اجتماع را آشوب كند، از این آدم بهتر چه كسی؟ حضرت فرمودند باشد، مباركتان باشد! آن وقت این به جای اینكه تا امیرالمؤمنین می‌گوید می‌خواهم بردارمت، بگوید یا علی خدا پدرت را بیامرزد خداحافظ شما، الفرار! بگذارد در برود، آمد یك دستی به محاسنش كشید، بله بله، آن‌وقت در مجالسی كه بود هم جلوی امیرالمؤمنین می‌گفتند هرچه شما بفرمایید شما خلیفه رسول اللَه هستید ولی در مجالس می‌گفت چه عرض كنیم؟ دیگر چاره‌ای نیست! دیگر خود مردم باید تصمیم بگیرند این را جلوی امیرالمؤمنین نمی‌گوید، این چیزهایی كه من دارم می‌گویم، من دارم آن زمان را جلو شما می‌شكافم، آن زمینه را دارم برای شما باز می‌كنم جلوی امیرالمؤمنین هیچی حرفی نمی‌زند ولی آنجا با رفقایش، می‌گوید دیگر چه كنیم، باید فكری كرد، از آن طرف شروع می‌كند به آشوب كردن و از آن طرف ظاهرسازی جلوی امیرالمؤمنین كه خودش را هم جلوی علی خلیفه رسول خدا موجه جلوه بدهد كه اگر بله، ما كار را نكردیم، مردم این كار را كردند، مردم آمدند، مردم خواستند، خواست مردم است ولی یاعلی هرچه شما بفرمایید، دیشب جلسه‌ات با فلان با كی و با كی ... امیرالمؤمنین هم كه سرّ را نمی‌آید فاش كند، تو دیشب با فلان جا جلسه نداشتی و توطئه نكردی؟ او كارش افشای سرّ نیست، سرش را پایین می‌اندازد و هیچ چیز نمی‌گوید، می‌گوید باشه! تو می‌خواهی سر من كلاه بگذاری، چنان خداوند كلاه سرت می‌گذارد كه به جایی می‌رسد كه دستور قتل پسر پیغمبر را صادر می‌كنی!

 حالا بشین بخور! بدبخت! من می‌خواهم تو به آنجا نرسی، من‌

 كه الان تو را برداشتم می‌خواهم تو به آنجا نرسی كه یك روزی بیاید و همین مردم از تو تقاضا كنند كه قتل پسر پیغمبر را امضا كنی و جنابعالی هم امضا بفرمایید. بگویی چی؟ به دستور اسلام و به حكم متابعت از سنت پیغمبر قیام بر علیه امور و شئون اسلام حرام است، قیام بر علیه دستگاه خلیفه حرام است، قیام بر علیه خلیفه مسلمین كه به انتخاب مسلمین به خلافت رسیده شرعا حرام است پس بنابراین در این مسئله باید مقابله را تا جایی كه «ولو بلغ ما بلغ» باید مقابله را انجام داد الاحقر الشریح القاضی لعنة اللَه علیه. می‌آید امضاء هم می‌كند و بعد می‌دهد به ابن زیاد، او هم می‌آید بالای منبر، نگاه كنید، این هم شریح قاضی است با این عمامه و با این عبا و با این عصا و با این وضعیت، مردم عوام، عوام كالانعام هم دنبال مطلب راه می‌افتند.

 حالا امیرالمؤمنین كه می‌خواست تو را بردارد دلش به حال تو نسوخت؟ دلش به حال موقعیت و عاقبت تو نسوخت؟ امیرالمؤمنین می‌داند كه ای بدبخت! اگر من تو را برندارم فعلا من بالای سرت هستم اما وقتی من سرم را زمین گذاشتم دیگر من نیستم. به جای من معاویه و یزید می‌آیند، آن وقت آن موقع چه كار می‌كنی؟ الان یك نفر بالای سرت هست كه چپ بروی و راست بروی آن طرف بروی این طرف بروی جلویت را بگیرد ولی اگر من سرم را گذاشتم زمین، به جای من معاویه آمد دیگر اصلا او تو را تشویق هم می‌كند بفرمایید بروید هر كاری هم می‌خواهید بكنید آن موقع چه می‌كنی؟ آن موقع قتل پسر پیغمبر را هم امضا می‌كنی، آن موقع به اینجا هم خواهی رسید!

 پس بنابراین لازمه حركت انسان اهتمام است. انسان باید اهتمام داشته باشد، همت خود را به صد در صد برساند. با حفظ سِمَت نیاید، سمت بی سمت، شأن بی شأن، شخص بی شخص، با سمت بیایی خدا راهت نمی‌دهد، خدا قبولت نمی‌كند و خدا آدم بی‌سمت می‌خواهد.

 در زمان مرحوم آقا بعضی‌ها می‌خواستند بیایند پیش ایشان، افراد مختلفی بودند. مرحوم آقا به من می‌فرمودند بگویید فردا بیایند ساعت فلان و وقتی می‌آیند تنها بیایند، نه اینكه چهار نفر را هم با خود راه بیندازند بیایند. می‌خواهی بیایی تنها، و چه بسا آن افراد با این كلام منصرف می‌شدند، چرا؟ چون می‌خواهد با حفظ سِمَت بیاید. سمت یعنی هفت هشت نفر هم تشریف داشته باشند و بالاخره یك ظاهر درستی و یك شكل و شمایلی و تنها كه فایده ندارد. تنها بلند شویم برویم كه چی یعنی؟! با حفظ سمت آمدن اینجا هیچ نتیجه‌ای برای انسان عاید نمی‌شود. لذا ما می‌بینیم این افراد می‌آیند می‌آیند می‌آیند جلو به آن جاهایی كه دیگر در آنجاها باید تصمیم گرفت به آنجا می‌رسند، به یك راهی می‌روند.

 مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه می‌فرمودند آقای آسید محمدحسین چرا به آنها نگفتید مطلب را؟ ایشان فرمودند اگر

 می‌گفتم نمی‌پذیرفتند. این مال اینجاست. آن موقع با حفظ سمت می‌آییم به اینجا كه می‌رسیم، خب، حالا كه می‌رسیم حالا دیگر آن توفیق پذیرش نیست. اگر از اول خودمان را درست می‌كردیم، اگر از اول خودمان را پاك می‌كردیم، اگر از اول خودمان را خودمان را صفر می‌كردیم، وقتی به اینجا می‌رسیدیم، آن نور می‌خورد، نور می‌خورد راه می‌شد دست راست یا راه می‌شد دست چپ، دیگر این‌طور نمی‌رفتیم. یا این جوری نمی‌رفتیم مستقیم می‌رفتیم. ولی نیست از اول با حفظ سمت آمدیم یك مقداری را سپردیم، همین‌قدر كه خوش باشیم، همین‌قدر كه نماز شبمان حال و هوایش عوض شود، همین‌قدر كه دل را خوش كنیم به یك ذكر سجده یونسیه بعد از نماز شب هم طبق دستور آقا داریم، همین‌قدر! همین‌قدر كه مقداری فرق‌هایی بین اینجا و آنجا مشاهده می‌كنیم، این حالت نفسانی ما را عوض می‌كند و كیف و لذت معنوی برای ما پیش می‌آید و این چیزها هم هست و نه اینكه نیست ها! نه اینها هست، این احساس، اما آن مطلب اساسی و آن تسلیم محض كه او باید در مواقع خطیر بیاید سراغ انسان تا از یك همچنین موقعیت‌های حساس كه بزرگ‌ها در این موقعیت‌ها به زمین افتادند آن تسلیم بیاید و درآورد نیست، آن موقعیت می‌آید و غلبه می‌كند، لذا صحبت هم كه می‌شود رد می‌شود.

 من یك‌دفعه به مرحوم آقا گفتم كه فلان كس كه آمد رفت در فلان‌جا آیا از شما اجازه گرفت؟ ایشان فرمودند نه، از من اجازه نگرفت. فقط آمد به گفت من می‌خواهم بروم فلان‌جا شما مطلبی دارید بفرمایید؟! گفتم عجب! گفتم آقا اگر یك سفر در همه عمر ایشان احتیاج به اجازه داشته باشد این سفر نیست؟ ایشان فرمودند بله، همین‌طور است. در همه عمر، اگر یك سفر ما فرض كنیم كه در آن سفر قطعا احتیاج به اجازه از استاد است آن هم این سفر است. ولی شما می‌بینید در همین یك سفر نمی‌آید. حالا در سفر دیگر می‌آید اجازه بگیرد، آقا اجازه می‌دهید مشهد مشرّف بشویم، بفرمایید، آن هنر نیست، زیارت امام رضاست، بلند شو برو دیگر! چرا اجازه می‌گیری؟ آقا اجازه می‌فرمایید همدان برویم؟ بفرمایید، آقا اجازه می‌فرمایید فلان كشور برویم؟ بفرمایید، بفرمایید بروید دیگر. چرا؟ چون می‌بیند مسئله‌ای نیست، چیزی پشت قضیه نیست. در ضمن یك اجازه‌ای هم از استاد گرفتیم و احترام هم گذاشتیم، نفس هم خوشحال می‌شود، بله، اجازه گرفتیم! خیلی هم با دمش گردو می‌شكند. ولی در آن سفری كه نباید برود یواشكی می‌آییم و می‌نشینیم و حرف می‌زنیم، آقا یك سفری هم ما می‌خواهیم به فلان جا برویم اگر مطلبی دارید بفرمایید. بعد هم در دل و نفسش ... اگر قضیه‌ای بود آقا می‌گفت دیگر، ها! اگر بود خب می‌گفت دیگر! حالا بگذرم.

 اینها برای انسان حیاتی است، این مسائل حیاتی هست.

 اینها آنجاهایی است كه شیطان می‌آید و مطلب را برای انسان می‌پیچاند. لذا در همان موقع می‌رویم و نماز می‌خوانیم و نماز شب هم می‌خوانیم و این كارها هم درست است باید هم باشد نه اینكه نباشد. ولی آن گوهر و كیمیا را از دست دادیم، جایش چه چیز به دست آوردیم؟ یك سنگ حالا از سنگ‌های معمولی و حالا قشنگ، ولی برلیان از دست داده شده، جای برلیان یك عقیق هفت هشت تومانی در دست كردیم. آن برلیانی كه به قول مرحوم آقا قیمت ندارد، قیمت ندارد دیگر، بعضی از این جواهرات، كوه نور و دریای نور بوده كه می‌گفتند اصلا قیمت ندارد، اصلا براش قیمت نمی‌شود گذاشت، قیمت ندارد، آن جواهر را ما از دست دادیم. لذا وقتی‌كه آن از دست رفت خدا هم موانع را پیش می‌آورد، بفرمایید، بفرمایید. مسائل می‌آید، مسائل اجتماعی می‌آید، مسائل شیطانی می‌آید و نظیر این افراد را ما در زمان مرحوم آقا خیلی دیدیم، خیلی.

 می‌آمدند در مجالس گریه می‌كردند، چه می‌كردند، ولی معلوم بود كه نه، نه! گفتیم حالا صبر می‌كنیم تا كی تقّش درمی‌آید! یك سال و دو سال بعد یك دفعه می‌دیدیم بَه! چه موقعیت مناسبی! حالا وقتش است، یك دفعه می‌دیدیم در مقابل مطلب مرحوم آقا موضع گرفته شد، می‌گفتیم ها! حالا وقتش رسید، فلان آقا این‌طور و این‌طور و بعد در یك قضیه‌ای كه در همین مناسبات پیش می‌آمد یك دفعه موضع گرفته می‌شود، یك دفعه در آنجا موضع گرفته می‌شود. اینها همه به خاطر این است كه آن سِمَت در این وضعیت نگهداری شده است. ولی مرحوم آقا چی بود؟ این نبود! این نبود! وقتی پیش استاد می‌رفت صفر بود. من بارها نگفته‌ام خدمت شما؟ من می‌دیدم آن موقع، اگر آن موقع ما قدرت ادراك به این نحو را نداشتیم الان كه می‌توانیم آن صور را در ذهنمان تصور كنیم، وقتی‌كه پیش ایشان می‌نشست هیچ چیز در ذهنش اصلا نبود، می‌گذاشت خودش بگوید كه چه كار كند، نه اینكه یك درصد و دو درصد و خوب است: خوب است آقا این را بگوید، اگر این را بگوید خیلی آدم خوبی است! چقدر مرد بزرگی است، نه، آقا فلان جلسه را تشكیل بدهیم یا نه؟ برایش فرقی نمی‌كرد، آقا فلان مطلب اجتماعی را اقدام بكنیم یا نكنیم؟ نكنید، نكنید.

 خودم شنیدم از مرحوم آقای گلپایگانی رحمة اللَه علیه دو مرتبه هم این مطلب را شنیدم در دو ملاقاتی كه با مرحوم آقا با ایشان داشتیم كه در یك جریان اجتماعی، ایشان می‌فرمودند من متحیر بودم در این قضیه اجتماعی شركت بكنم یا نكنم؟ قضیه را دو مرتبه گفتند. شركت بكنم یا نكنم. خودم را به خدا سپردم، كه خدایا هر طوری كه تو خودت صلاحت اقتضا می‌كند من را در آن صلاح قرار بده. می‌گفتند كه داشتم می‌رفتم یك مرتبه افتادم روی زمین ساق پایم شكست، ماندم این چه بساطی است كه ما از خدا خواستیم و ساق پایمان شكست. تفعّل به قرآن زدیم و این آیه آمد أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ ... فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها ... الكهف، ٧٩ در قضیه حضرت خضر وقتی‌كه رفت زد آن كشی را كه در آن نشسته بودند سوراخ كردند، با

 آن كلنگ و دیلم، كشتی هم كشتی نو، شكست و آب در آمد، ریختند و چه كردی؟ او هم گفت خب ببخشید دیگر! شد. حضرت موسی دادش رفت بالا كه چه می‌كنی، مال مردم را داغون كردی، تخریب كردی، اسلامت كو؟ دینت كو؟ بابا این كدام رسم است؟ حضرت خضر فرمود دیدی بهت گفتم حرف نزن! اینجا برای ما تكلیف تعیین نكن، اینجا قرار شد ساكت بنشینی و ما كار كنیم، شما برای ما حكم شرعی نده. بعد حضرت خضر بعدا گفت بابا این بَلَمْ‌[[2]](#footnote-2) و كشتی برای یك بدبخت و بیچاره‌ای بوده كه آن پادشاه می‌آمده می‌گرفته من این را خرابش كردم تا اینكه از این مسئله صرف نظر كنند، حكمتش این بوده. مرحوم آقای گلپایگانی به ما می‌فرمودند كه: وقتی‌كه من پایم شكست فهمیدم كه خدا مرا مجبور كرده بنشینم در خانه و صدایم درنیاید تا اینكه این مسئله رد شود. چرا؟ چون خودش را تسلیم كرده بود، تسلیم! البته گاهی اوقات با پا شكستن است و همیشه با حلوا و پلو نیست، نه، به قول حافظ خدا رحمتش كند، خدا رحمتش كند كه هر شعرش كتابی است از معرفت.

زیر شمشیر غمش رقص كنان باید رفت‌ \*\*\* زانكه شد كشته او نیك سرانجام افتاد

 كسی كه خود را به او می‌سپرد در واقع خود را كشته است، كشته آن نیست كه انسان چاقو یا تیر بخورد، آدم از پشت بام هم پایین بیفتد می‌میرد. كشته آن است كه انسان خود را و نفس خود را آنچنان بمیراند كه دیگر اراده و اختیار از او نباشد، اراده و اختیار او جایگزین شود، این معنا، معنای كشته است. حالا چه شهادت ظاهری نصیب انسان شود فبهاالمراد یا نصیب انسان نشود. مگر اولیای الهی همه شهید شدند؟ این‌طور نبود. بعضی‌ها بودند شهید شدند مثل عطار و بعضی‌ها هم كه آنها شهید نشدند. آنها هم به امراض عادی، مرحوم قاضی استسقاء پیدا كرد، ناراحتی كبدی پیدا كرد. مرحوم آقای حدّاد هم ناراحتی كبد پیدا كرد و مرحوم آقا هم كه از ناراحتی قلب و سكته قلبی از دنیا رفت و بالاخره هر كسی به یك علتی از این دنیا می‌رود. اما كشته آن كسی است كه پا روی نفس بگذارد، آن معنا معنای كشته است. آن حقیقت، حقیقت مردن و معنای موتوا قبل أن تموتوا[[3]](#footnote-3) است قبل از اینكه مرگ شما را بگیرد خود، خود را بمیرانید و خود، خود را از منجلاب نفس و اینها بیرون بیاورید. آن معناست، آن هنر است. وگرنه انسان دو تا قرص هم بخورد می‌میرد و سم هم بخورد بعد از یكی دو ساعت می‌میرد، این هنر نیست. هنر در بیرون آمدن از لذّات نفسانی است كه برای‌

 انسان حاصل می‌شود.

 مرحوم آقا را كه وقتی ما می‌دیدیم در قبال استادشان همین‌طور بودند، صفر بودند. لذا در بحبوحه كارهای اجتماعی و مسائلی كه خدمت رفقا بنده در یك برهه از زمان توضیح می‌دادم، در همان بحبوحه دستور از استادشان آمد بنشین عقب، تمام شد، مطلب تا اینجا، دیگر از این به بعد. اصلا نگفتند بله یا نه؟! تا گفتند تمام شد، تمام! این معنا، معنای چیه؟ معنای مردن است. این معنا، معنای كشته شدن است. حالا افراد به من چه می‌گویند؟ من در یك همچنین وضعیتی هستم، همه به اتّكای من این مسائل را دارند پیگیری می‌كنند، بگویند آقای فلان در رفت و جا خالی كرد. تعبیرات مختلف است مؤدبانه و غیرمؤدبانه، همه چیزش به ایشان نثار شده بود در آن موقع. این حرف‌ها را ما كار نداریم و این حرف‌ها هم در گوش ما نمی‌رود استاد ما گفته این و تمام، تمام شد. این شخص مشمول عنایت صددرصد در همه موارد از ناحیه ولایت می‌شود. دیگر موانع همه از جلوی پایش كنار می‌رود، در هرجا آن مطلبی كه باید به آن برسد می‌رسد، آن آمادگی برای قبول برای او در همه زمینه‌ها پیدا می‌شود. آن مهم است، چه در این مسئله، چه در سایر مسائل، چه در مسائل شخصی، چه در مسائل اجتماعی و چه در مسائل مربوطه.

 مرحوم آقا به بنده می‌فرمودند بیست و یك سال من در طهران بودم، یك ساعت از این مدت در اقامتم را به میل و اختیار خودم نبودم. این طهرانی كه همه برایش سر و دست می‌شكنند، از كاسب و تاجر و پزشك و مهندس و عالم و غیرعالم و همه فرقه‌ها گرفته، همه می‌خواهند بیایند در اینجا، ایشان می‌فرمودند كه من یك ساعت به میل خودم در اینجا نبودم. چرا؟ چون آن عقربه و آن شاقول دارد به سمت حق حركت می‌كند، بودن در اینجا برای او موجب اذیت است. ولی می‌گوید من این اذیت را قبول می‌كنم چون استاد گفته من این را می‌پذیرم. و وقتی‌كه استاد ایشان به ایشان دستور داد ایشان خودشان نرفتند مشهد، ها! این را بدانید وقتی استاد به ایشان گفتند شما باید به مشهد بروید ایشان پرواز كردند. گفتند ها حالا داریم می‌رویم خدمت علی بن موسی الرضا علیه السّلام، از آن وقتی‌كه من از نجف آمدم تمام در ذهنم این بود كه یا پیش این علی بروم یا برگردم پیش این علی، خداوند این علی را نصیب من كرد. رفتند گفتند خداحافظ شما، دیگر اسم مسجد قائم را پیش من نیاورید، دیگر نیاورید. اصلا نمی‌خواهم دیگر یك همچنین اسمی را بشنوم. عبارت ایشان عینا همین بود) اصلا نمی‌خواهم یك همچنین اسمی را دیگر بشنوم (ما دیگر آمدیم پیش امام رضا و تمام شد، امام رضا دیگر بعدش كیست؟ بعد از امام رضا چیست؟ جهنم! یا امام رضا یا جهنم! وقتی‌كه ما رفتیم، رفتیم، دیگر تمام شد. این را می‌گویند فردی كه صفر آمده، بی حفظ سِمَت آمده و با اهتمام و اراده آمده است، در نتیجه تمام عنایت الهی ...

 ما هم باید همین باشیم از خداوند باید توفیق بخواهیم كه خداوند این حال را نصیب ما كند. اگر ما سی درصد هستیم آن سی درصد را به صد در صد تبدیل كنیم، اگر هنوز نقایصی در ما هست آن نقایص تبدیل شود. اگر هنوز روزنه‌هایی باقی مانده كه آن روزنه‌ها جلوی فقر را می‌گیرد، جلوی نیاز را می‌گیرد، آن روزنه‌ها همه از بین برود. جنبه فقر، احتیاج، نیاز، بیچارگی، در وجود ما تبلور پیدا كند، به هر مقداری كه آن بالا برود، آن تقویت پیدا كند عنایت الهی از این طرف شامل می‌شود.

 این گریه‌های امیرالمؤمنین برای چه بوده؟ این مناجات‌های امام سجاد برای چه بوده؟ این دعاهایی كه از امام صادق، ائمه ما می‌شنیدیم برای چه بوده؟ آیا اینها همه‌اش ظاهرسازی بوده؟ یعنی واقعا آن گریه‌ها، دیدید این هنرپیشه‌ها در فیلم‌ها چه كار می‌كنند؟ گریه می‌كنند عین مادر بچه مرده، آدم خیال می‌كند الان بچه‌اش را از دست داده، همه‌اش فیلم است حالا چكار می‌كنند من نمی‌دانم چه كار می‌كنند چیزی به چشمشان می‌زنند، یا چكار می‌كنند ها؟ اینها همه‌اش فیلم است، اینها تئاتر است و اینها بازی است. بازی است كه مخاطبین را تحت تأثیر و احساسات قرار بدهند آن موقعیت را طبیعی جلوه بدهند. ولی واقعا امام سجاد كه دست به پرده كعبه می‌گرفت و آن اشعار را می‌خواند و آن‌طور گریه می‌كرد هم فیلم برای ما بازی می‌كرد؟! برای چه كسی نصف شب فیلم بازی می‌كرد؟ برا چه كسی؟ نصف شب كه كسی نبود. یا آن گریه‌های امیرالمؤمنین در نخلستان آیا در مسجد كوفه و بالای منبر بوده جلوی ده هزار نفر جمعیت یا نه فقط خودش بوده و خودش و حتی به آن ملازمش هم می‌گوید از اینجا حركت نكن، نیا كه تو هم صدای مرا نشنوی. اینها برای چه بوده؟ اینها به خاطر این بوده كه آنها این فقر را ادراك كرده بودند. ائمه علیه السّلام نیاز را ادراك كردند مثل ما نبودند، احتیاج را ادراك كرده بودند، هرچه آن نیاز بیشتر باشد آن سوز دل برای رسیدن به آن مقصود بیشتر می‌شود.

 وقت گذشت و راستش ما هم رمقمان دیگر به انتها رسید، ان‌شاءاللَه تتمه مطلب برای جلسه بعد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. مثنوى معنوى، دفتر اول، بخش ٢٩:

ما همه شيران ولى شير عَلَم‏حمله‏شان از باد باشد دم بدم‏حمله‏شان پيداست و ناپيداست باد \*\*\* آنكه ناپيداست هرگز گم مباد [↑](#footnote-ref-1)
2. كشتى كوچك و قايق. [↑](#footnote-ref-2)
3. ١. مرآة العقول فى ترح أخبار آل الرسول، ج ٨، ص ٣٢٩. [↑](#footnote-ref-3)